

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

بحث در این است که آیا اسلام در صحت عبادات شرطیت دارد؟ در نتیجه می‌گوئیم کافر من حیث إنه کافر و من حیث إنه مشرک اگر یک عمل عبادی انجام داد این عمل عبادی او صحیح واقع نمی‌شود. برخی از ادله بیان شد و به ادله قرآنی رسیدیم. محقق خویی در کتاب الصوم به دو طایفه از آیات قرآن بر این مدعا استدلال فرموده که بحث طایفه اولی تمام شد و نظر ما به تبع محقق خویی این شد که وقتی آیات قرآن نسبت به عمل کافر می‌گوید: «هَبَاءٌ مَنْثُورًا» یا «لَا نَقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا»؛ این اعمال مثل خاکستری می‌ماند که باد او را از بین می‌برد یعنی کالعدم و وقتی این عمل کالعدم شد نمی‌تواند موضوع برای صحت قرار گیرد؛ زیرا عملی که موضوع برای صحت قرار می‌گیرد هیچ وقت عنوان «هَبَاءٌ مَنْثُورًا» برایش صدق نمی‌کند.

طائفه دوم از آیات قرآن

محقق خویی در کتاب الصوم برای این طائفه، دو آیه را مطرح فرمودند:

آیه اول

اول آیه 91 سوره آل عمران است: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْءُ الْأَرْضِ نَهَبًا وَلَوْ افْتَدَى بِهِ»؛ کسانی که کافرند و در حال کفر می‌میرند، اگرچه روی زمین پر از طلا باشد و به عنوان فدیة و كفارة بدهند، هرگز از هیچ‌یک از ایشان قبول نخواهد شد. «ملء» یعنی «ما یملأ الشیء»، اسم آن چیزی است که یک جایی را پر می‌کند، «ملء الارض نهباً» اگر تمام زمین را پر از طلا کنند و اینها را بخواهند بدهند خدا از اینها قبول نمی‌کند.

محقق خویی آیه را بر همین حمل کردند که اگر به اندازه همه زمین طلا صدقه بدهند یعنی همه زمین طلا بشود، زمینی که چندین هزار کیلومتر هست و وزنش هم مشخص است، به اندازه همه این زمین را طلا بدهند به عنوان صدقه، به عنوان زکات مستحب یا غیر مستحب، به عنوان صدقه برای خدا بدهند خدا قبول نمی‌کند. بعد می‌فرماید: آیه صریح در این است که کفر مانع از قبول نفقه است.

آیه دوم

آیه دوم آیه 54 سوره توبه است: «وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ»؛ چون کفر به خدا و رسول ورزیدند مانع از قبول نفقات اینها شد؛ یعنی کفر به خدا و رسول «مانع من قبول النفقة». این آیه صریح در این است که این

نفقات نفقات دنیوی است. در آیه اول احتمالاتی وجود دارد که عرض می‌کنم. مرحوم خوئی به نحو کلی می‌فرماید: «اذا كان الكفر مانعاً عن قبول النفقة»؛ وقتی یک نفقه‌ای که انسان می‌دهد که یک امر مادی است، اگر کافر باشد خدا این را قبول نمی‌کند؛ یعنی اگر کافر یک میلیون فقیر را هم صدقه بدهد مورد قبول خدا قرار نمی‌گیرد، اگر کفر مانع از قبول نفقه است، به طریق اولی مانع از صوم و سایر عبادات هم می‌شود؛ یعنی آن عباداتی که عنوان مالی را ندارد و محض در تعبّد و تعبدیت است، به طریق اولی مانع از آنها خواهد شد.^[1]

ارزیابی استدلال به آیات

مرحوم حاج شیخ محمد تقی آملی در مصباح الهدی می‌فرماید: این آیات دلالت بر عدم قبول دارد و عدم قبول اعم از عدم صحت است؛ یعنی ممکن است عمل عبادی صحیح باشد اما قبول نباشد. ما قبل از این‌که این اشکال را بررسی کنیم خود این آیه سوره آل عمران را یک مقدار مورد بحث قرار بدهیم.

ارزیابی استدلال به آیه اول

آیه این است: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوْ افْتَدَى بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ»، محقق خویی عبارت «لَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا» را مربوط به انفاق در دنیا گرفته است؛ یعنی اگر اینها به اندازه همه زمین طلا را انفاق کنند و صدقه بدهند قبول نمی‌شود.

سؤال اصلی در این آیه این است که آیا این آیه مربوط به فدیّه در قیامت است به قرینه «لو افْتَدَى بِهِ»؟ یعنی بگوئیم خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: اگر قیامت شد کافر به اندازه همه زمین بخواهد طلا را بدهد تا از عذاب نجات پیدا کند پذیرفته نمی‌شود. در نتیجه بگوئیم آیه منحصر به مسئله قیامت است و اصلاً کاری به اعمال دنیوی ندارد؛ یعنی نمی‌خواهد بگوید: اگر کسی در دنیا انفاق کرد این انفاقش مورد قبول نیست، بلکه می‌گوید در قیامت اگر بخواهد این کار را انجام بدهد که از عذاب نجات پیدا کند هرگز از او پذیرفته نمی‌شود.

دیدگاه مفسران نسبت به آیه

وقتی کلمات مفسرین را ملاحظه می‌کنیم در آیه شریفه چهار احتمال وجود دارد:

احتمال اول

احتمال اول از مجمع البیان استفاده می‌شود. مرحوم طبرسی همین فرمایش مرحوم خوئی را دارد؛ یعنی این «لو افْتَدَى بِهِ» را به این معنا که اگر کافر به اندازه تمام زمین طلا را انفاق کند و بخواهد این انفاق در دنیا را مانع از عذاب کفر خودش در آخرت قرار بدهد نفعی به او نمی‌بخشد. عبارت مجمع البیان این است: «معناه (یعنی معنای «ولو افْتَدَى بِهِ») أَنْ الْكَافِرَ الَّذِي يَعْتَقِدُ الْكُفْرَ»؛ کافری که به کفر معتقد است، «وإن اظهر الايمان»، ولو به صورت منافقانه ایمان را اظهار کند ولی در باطن کافر است، «لا ينفعه الانفاق»؛ اگر به اندازه همه زمین طلا انفاق کرد سودی برای او ندارد.

بعد می‌گوید: «لا ينفع» یعنی «لا يوجب له الثواب». پس مرحوم طبرسی عبارت «ملء الارض ذهباً» را به انفاق در دنیا تطبیق داده، اما «لَنْ يُقْبَلَ» را به معنای این‌که ثواب داده نمی‌شود معنا کرده است؛ یعنی احتمال اول دو گروه می‌شوند:

1. یک گروه مثل مرحوم خوئی می‌گویند در دنیا انفاق می‌کند اما این عمل باطل است.

2. مرحوم طبرسی می‌گوید: در دنیا انفاق می‌کند، اما به او ثواب نمی‌دهند.

احتمال دوم

احتمال دوم این است که «و لو افتدی به» چون بحث فدیة است، فدیة یعنی یک چیزی که بالاخره به جای او باشد، این را فدای او قرار بدهد به جای عذاب قرار بدهند. در نتیجه بگوئیم این فرضی است؛ یعنی «فلن یقبل من احدهم» به این معناست که اگر به اندازه زمین طلا بیاورد و روز قیامت همان را بدهند و از عذاب نجات پیدا کنند پذیرفته نمی‌شود.

این احتمال یک شاهی هم دارد و شاهدش این است که قتاده نقل می‌کند: «یُجاء بالكافر يوم القيامة»، ما همیشه شنیده بودیم که «جاء یجی» لازم است اما اینجا به صورت مجهول آورده، «یجاء بالكافر» با باء اگر متعدی بشود باز باید «یجی» بیاید که در تفاسیر اینطور آمده است. «فیقال له أُرأیت لو کان لك ملء الارض ذهباً لکنت تفتدی به؟»؛ به کافر می‌گویند: اگر به اندازه همه زمین طلا داشتی حاضر بودی بدهی تا از عذاب نجات پیدا کنی؟ «فیقول نعم»؛ می‌گوید بله حاضر. «فیقال له قد سئلت أیسر من ذلک»^[2]؛ در دنیا که بودی خیلی کمتر از اینها از تو خواسته شد، آنجا گفتیم یک دهم مال خود را انفاق کن، یک بیستم را انفاق کنی و نکردی، این هم به عنوان مؤید این احتمال دوم مطرح می‌شود.

پس احتمال دوم این است که بگوئیم آیه راجع به انفاق در دنیا نیست. طبق این احتمال این واو در «و لو افتدی به» باید واو زائده باشد، کما اینکه برخی از مفسرین هم زائده بودنش را پذیرفتند. زمخشری در کشاف سه احتمال ذکر می‌کند و قاعده‌اش را هم ذکر نمی‌کند که من عمدتاً از آنجا گرفتم.^[3]

پس احتمال اول این شد که «لن یقبل من احدهم ملء الارض» مربوط به دنیا است، انفاق در دنیا است و کسی بخواهد این انفاق را داشته باشد که از عذاب روز قیامت نجات پیدا کند، این فایده ندارد. احتمال دوم اینکه این فقط مربوط به آخرت شد.

احتمال سوم

سومین احتمال این است که آیه دو بخش دارد: یک بخش مربوط به دنیا است و یک بخش هم مربوط به آخرت است. آیه می‌فرماید: «إن الذین کفروا و ماتوا و هم کفاراً فلن یقبل من احدهم»؛ آنهایی که یک عمری کافر بودند و با کافر از دنیا رفتند «فلن یقبل من احدهم ملء الارض ذهباً فی الدنیا»؛ اگر در دنیا یک انفاقی کردند «لن یقبل»؛ هیچ فایده‌ای ندارد. «و لو افتدی به»، باز هم این جوابش محذوف است؛ یعنی اگر روز قیامت هم بخواهند «لو افتدی به مثل هذا المقدار» که اینجا کلمه «مثل» را باید در تقریر بگیریم، «و لو افتدی بمثل هذا المقدار يوم القيامة لن یقبل». این احتمال در تفسیر کنز الدقائق مرحوم مشهدی است.^[4]

احتمال چهارم

احتمال چهارم این است که بگوئیم در همین دنیا انفاق می‌کند، نه به رجاء ثواب در آخرت، یک کسی اینجا انفاق می‌کند که قیامت به او ثواب بدهند می‌گوید: من که کافر و شما هم که می‌گوئید کافر اهل جهنم است، من انفاق می‌کنم این انفاق من مانع از عذاب من در قیامت می‌شود، توقع ثواب ندارد. در آن احتمال مرحوم طبرسی این است که در دنیا انفاق می‌کند به توقع ثواب، اما این احتمال چهارم این است که در دنیا انفاق می‌کند و مانع از عذاب روز قیامتش بشود.

آلوسی در تفسیر روح المعانی می‌گوید: «قال ابن المنیر فی الانتصاف علی هامش الکشاف»: ابن المنیر یک مسئله ادبی را اینجا مطرح می‌کند و می‌گوید: این واو در «و لو افتدی به تستدعی شرطاً آخر تعطف علیه الشرط المقترنه به ضرورة»؛ یعنی این اقتضا دارد عطف بر یک شرط محذوفی باشد که این شرط مذکور مقترن به آن شرط است، «و العادة فی مثل ذلك أن يكون المنطوق به منبهاً على المسکوت عنه بطریق الاولى»؛ روش طبیعی‌اش این است که این منطوق آن مقدر را برای ما روشن کند، مقدر را روشن می‌کند؛ یعنی اصلاً چنین ترکیبی را، «و لو افتدی» در جایی می‌آورند که آن شرط محذوف به طریق اولی مشمول «لن یقبل» است.

یعنی اگر این «لو افتدی به لن یقبل» آن محذوف به طریق اولی «لن یقبل» است، یک اولویتی باید در کار باشد، یعنی آن مذکور «یدل» بر آن محذوف و حکم در آن محذوف باید به طریق اولی باشد. ایشان یک مثالی زده و می‌گوید: اگر مولایی گفت «اکرم زیداً ولو اساء»، این قرینه است بر اینکه یک شرطی قبل از آن است؛ یعنی «اکرم زیداً لو احسن و لو اساء»؛ اگر اکرام هم کند به طریق اولی از آن شخصی که بدی می‌کند باید اکرامش کنی، این اولویت اینجا وجود دارد، یا می‌گوید این آیه شریفه «کونوا قوامین بالقسط شهداء لله ولو علی أنفسکم»^[5].

از عبارت ایشان استفاده می‌کند که فرقی نمی‌کند، ایشان می‌گوید از جهت قاعده ادبی وقتی یک چنین ترکیبی داریم که دال بر این است که آن محذوف مشمول حکم به طریق اولی است، فرق نمی‌کند محذوف بخواهد مثبت یا منفی باشد! مثلاً اینجا اگر گفت: «لا تکرّم زیداً ولو اکرّمک»، اینطور می‌شود. بعد می‌گوید این آیه شریفه «کونوا قوامین بالقسط» قیام به قسط کنید شاهد باشید «لله و لو علی أنفسکم»؛ یعنی به طریق اولی در جایی که به نفع خودتان هست، بعد می‌گوید در جایی که به ضرر خودتان هست شهادت بدهید؛ یعنی واقع را بگوئید و شهادت بدهید، حال به طریق اولی در جایی که مربوط به نفع خودتان هم می‌شود، کاری به بحث فقهی شهادت هم نداشته باشید.

ابن منیر نقل می‌کند «لما کانت هذه الآية مخالفة لهذا النمط من الاستعمال»، این آیه شریفه با این قانون سازگاری ندارد، چرا؟ می‌گوید چه شرطی می‌توانیم پیدا کنیم اولی از «ملء الارض ذهباً»؛ چون یک وقت «ولو افتدی به» یک چیزی قبلش می‌شد در نظر بگیریم مهم‌تر از «ملء الارض ذهباً»، اما می‌فرماید: «ولو افتدی به یقتضی شرطاً آخر محذوفاً، یكون هذا المذكور منبهاً علیه بطریق اولی، و الحالة المذكورة اعنی حالة افتداءهم بملء الارض ذهباً هی اجدر الحالات بقبول الفدية»؛ اگر انسان بخواهد فدیة بدهد بالاتر از اینکه همه زمین را ذهب کند چیز دیگری تصور نمی‌شود، «و لیس وراءها حالة الاخری تكون اولی بالقبول»، می‌گوید: خاض المفسرون بتأويلها»؛ یعنی می‌خواهند بگویند در این آیه این قانون رعایت نشده، چون بالاتر از «ملء الارض ذهباً» معنا ندارد. بعد سه احتمالی که زمخشری داده را ذکر می‌کند.^[6]

احتمالات سه‌گانه در کلام زمخشری

زمخشری در کشف سه احتمال در آیه ذکر می‌کند:

احتمال اول

ایشان می‌گوید: احتمال اول این است: «إن عدم قبول ملء الارض كنایة عن عدم قبول فدية ما لدلالة السياق على أن القبول یراد للخلاص و إنما عدل»؛ می‌گوئیم یک گروهی گفته‌اند که این «ملء الارض ذهباً» کنایه است؛ یعنی «إن الذين كفروا و ماتوا و هم كفار لن یقبل منهم فدية اصلاً»؛ هیچ فدایی از اینها قبول نمی‌شود. پس این «ملء الارض ذهباً» کنایه از عدم قبول هیچ فدیة‌ای است. می‌گوئیم چرا پس کنایه آورد؟ می‌فرمود فدیة‌ای از اینها قبول نمی‌شود، «إنما عدل تصویراً للتکثیر»؛ برای اینکه فدیة را

تکثیر کند که فدیة یک وقتی هست که آدم یک کیلو طلا می‌دهد یک وقت صد کیلو می‌دهد یک وقت به اندازه همه زمین. «لأنه الغاية التي لا مطمح وراءها في العرف»؛ دیگر ورائ تمام زمین را طلا قرار دادن چیزی نیست، «فیصیر المعنی»؛ خلاصه احتمال اول این است که «لا تقبل منه فدية و لو افتدى بملء الارض ذهباً»، از آن هیچ فدایی قبول نمی‌شود ولو به اندازه‌ی ملء الارض باشد.

در نتیجه یک بحث انفاق در دنیا نیست، بلکه این محض در آخرت می‌شود، منتهی با این بیان که این ملء الارض کنایه از فدیة است و این قانونی که باید مذکور منبه برای مسکوت به طریق اولی باشد در این آیه جریان پیدا نمی‌کند. از این کلام زمخشری و این کلامی که ابن منیر در هامش کشاف آورده مجموعاً می‌خواهند بگویند که آن قاعده اصلاً در این آیه نمی‌آید. اگر نیاید آیه را چطور باید معنا کنیم؟! [7]

احتمال دوم

احتمال دوم که زمخشری می‌گوید این است که «لو افتدى بمثله معه كما صرح في آية اخرى»؛ در یک آیه‌ی دیگری در 36 مائده آمده: «إن الذين كفروا لو أن لهم ما في الأرض جميعاً و مثله معه ليفتدوا به من عذاب يوم القيامة»؛ این مورد قبول واقع نمی‌شود، «كأنه قيل لا يقبل ملء الأرض فدية و لو ضوعف»؛ یعنی دو برابر آنچه که در زمین هست. باز طبق این احتمال دوم هم مربوط به قیامت است؛ یعنی به اندازه زمین «و لو افتدى به»؛ یعنی «بمثله مضاعفاً»؛ نسبت به آنچه که در روی زمین هست، دو برابر آنچه در زمین هست بخواد بدهد فایده ندارد؛ یعنی روز قیامت دو برابر اندازه زمین طلا بدهد فایده ندارد. [8]

احتمال سوم

ایشان در احتمال سوم می‌گویند: ما باید یک وصفی در اینجا در تطبیق بگیریم که سیاق یک وصف را دلالت دارد، آن وصف «كان متصدقاً به» است؛ یعنی بگوئیم قبل از «ولو افتدى» این است: «فلن يقبل من أحدهم ملء الأرض متصدقاً به»؛ یعنی به اندازه‌ی ملء الارض صدقه داد قبول نمی‌شود. بعد خود این «و لو افتدى يكون شرطاً محذوف الجواب»؛ یعنی «ولو افتدى يوم القيامة ايضاً لن يقبل». [9]

ارزیابی احتمالات سه‌گانه

مطلب اول: در اینجا یک بحث این است که اولاً، این واو نباید زائده باشد نه این‌که ما بگوئیم حرف زائده در قرآن نداریم، بعضی‌ها معتقدند که اصلاً حرف زائده در قرآن نداریم، ممکن است باشد! برای تأکید، اینجا در ادبیات گفته‌اند حرف زائده می‌آید برای تأکید. اقل فایده‌اش تأکید است ولی ظاهر اینجا این است که این واو زائده نیست که بخواهیم بگوئیم اگر واو هم نبود معنا می‌کنیم، می‌گوییم «لن يقبل من أحدهم ملء الارض لو افتدى به» که منحصر به قیامت می‌شود. پس مطلب اول این است که ظاهر آیه این است که این واو عاطفه است و زائده نیست.

مطلب دوم: اگر واو عاطفه شد معطوف علیه‌ش چیست؟ معطوف علیه‌ش همین صدقه‌ی در دنیا است؛ «یعنی لن يقبل من أحدهم ملء الارض ذهباً لو تصدق به في الدنيا»، بعد هم می‌فرماید: «و لو افتدى به لن يقبل ايضاً»، اگر همین هم بخواد قیامت به عنوان فدیة بدهد مورد قبول قرار نمی‌گیرد. در نتیجه طبق این بیان تا اینجا باید بگوئیم آیه قسمت اولش مربوط به دنیا است و قسمت دومش مربوط به آخرت است. اگر واو را زائده گرفتیم (که در بحث آیات معاد هم روی همان مبنا پیش رفتیم که بگوئیم این واو زائده است) «لن يقبل من أحدهم ملء الارض لو افتدى به»، بعد این آیه محض می‌شود در قیامت و دیگر اصلاً فایده‌ای برای استدلال ما ندارد.

با این بیان روشن شد که دیدگاه محقق خوئی تا اینجا تمام است؛ چون واو عاطفه است. آن ترکیب ادبی که بگوئیم این «ولو افتدی به» مربوط به فدیة در آخرت است، قبلش مربوط به صدقه در دنیا است، در ادبیات غالباً اینطور است که بعد از «لو» با واو عاطفه آن فردی که می‌آید منبّه بر یک فرد اولی است اما نه، اولویت هم لزومی ندارد. همین مقدار که شارع می‌گوید صدقه می‌دهد فایده ندارد «و لو افتدی به يوم القيامة» هم فایده ندارد، لزومی ندارد که بیائیم این قاعده را بگوئیم یک قاعده مسلمی است! یک مواردی مثال دارد اما اینطور نیست که بگوئیم در همه جا باید این قاعده تطبیق پیدا کند.

تا اینجا فرمایش مرحوم خوئی تمام می‌شود منتهی یک بحث مهم‌تری هم در اینجا وجود دارد و آن بحث این است که آیه می‌گوید «لن یقبل»، این همان اشکال مرحوم آملی است و برخی دیگر هم این اشکال را کردند که «لن یقبل» اعم است از عدم صحت.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1]. «و أمّا غیر المشرکین من سائر فرق الکفار فیدلّ علی عدم الصحّة منهم الإجماع المحقّق، بل الضرورة، بل قد يستفاد ذلك من بعض الآيات، قال تعالى إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا إلخ، فيظهر منها أَنَّ الكفر مانع عن قبول النفقة كما صرح بذلك في آية أخرى، قال تعالى وَ مَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللّهِ وَ بِرَسُولِهِ إلخ فإذا كان الكفر مانعاً عن قبول النفقة فهو مانع عن الصوم و غيره من سائر العبادات بطريقٍ أولى كما لا يخفى.» موسوعة الإمام الخوئي؛ ج 21، ص: 453.

[2]. «أحدهم ملء الأرض ذهباً» أي مقدار ما يملأ الأرض من الذهب «و لو افتدى به» بذله عوضاً و معناه أن الكافر الذي يعتقد الكفر و إن أظهر الإيمان لا ينفعه الإنفاق بمعنى أنه لا يوجب له الثواب و قيل معناه أنه لا يقبل منه في الآخرة لو وجد إليه السبيل قال قتادة يجاء بالكافر يوم القيامة فيقال له أ رأيت لو كان لك ملء الأرض ذهباً لكنك تفتدي به فيقول نعم فيقال له لقد سألت أيسر من ذلك فلم تفعل و رواه أيضاً أنس عن النبي « أولئك لهم عذاب أليم و ما لهم من ناصرين » قد ذكرنا معناه. مجمع البيان، ج 2، ص 305.

[3]. الكشاف، ج 2، ص 24.

[4]. تفسير كنز الدقائق، ج 2، ص 154.

[5]. سورة نساء، آیه 135.

[6]. «قال ابن المنير في الانتصاف: إن هذه الواو المصاحبة للشرط تستدعي شرطاً آخر تعطف عليه الشرط المقترنة به ضرورة والعادة في مثل ذلك أن يكون المنطوق به منبهاً على المسكوت عنه بطريق الأولى مثاله قولك: أكرم زيدا ولو أساء فهذه الواو عطفت المذكور على محذوف تقديره- أكرم زيدا لو أحسن ولو أساء- إلا أنك نبهت بإيجاب إكرامه وإن أساء على أن إكرامه إن أحسن بطريق الأولى ومنه كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلّهِ وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ [النساء: 135] فإن معناه- والله تعالى أعلم- لو كان الحق على غيركم ولو كان عليكم ولكنه ذكر ما هو أَعَسَرُ عليهم فأوجبه تنبيهاً على أن ما كان أسهل أولى بالوجوب، ولما كانت هذه الآية مخالفة لهذا النمط من الاستعمال لأن قوله سبحانه: وَلَوْ افْتَدَى بِهِ يقتضي شرطاً آخر محذوفاً يكون هذا المذكور منبهاً عليه بطريق الأولى، والحالة المذكورة أعني حالة افتدائهم- بملء الأرض ذهباً- هي أجدر الحالات بقبول الفدية، وليس وراءها حالة أخرى تكون أولى بالقبول منها- خاض المفسرون بتأويلها- فذكر الزمخشري ثلاثة أوجه.» روح المعاني (تفسير آلوسی)، ج 2، ص 210.

[7]. «فذكر الزمخشري ثلاثة أوجه حاصل الأول: أن عدم قبول- ملء الأرض- كناية عن عدم قبول فدية ما لدلالة السياق على أن القبول يراد للخلاص وإنما عدل تصويراً للتكثير لأنه الغاية التي لا مطمح وراءها في العرف، وفي الضمير يراد ملء الأرض على

الحقيقة فيصير المعنى لا تقبل منه فدية ولو افتدى - بملء الأرض ذهباً - ففي الأول نظر إلى العموم وسده مسد فدية ما، وفي الثاني إلى الحقيقة أو لكثرة المبالغة من غير نظر إلى القيام مقامها.» روح المعاني، ج2، ص 210.

[8] . «وحاصل الثاني: إن المراد ولو افتدى بمثله معه كما صرع به في آية أخرى ولأنه علم أن الأول فدية أيضاً كأنه قيل: لا يقبل ملء الأرض فدية ولو ضوعف، ويرجع هذا إلى جعل الباء بمعنى مع، وتقدير مثل بعده أي مع مثله.» همان، ص 211.

[9] . «وحاصل الثالث: إنه يقدر وصف يعينه المساق من نحو كان متصدقا به، وحينئذ لا يكون الشرط المذكور من قبيل ما يقصد به تأكيد الحكم السابق بل يكون شرطاً محذوف الجواب ويكون المعنى لا يقبل منه - ملء الأرض ذهباً لو تصدق ولو افتدى به أيضاً لم يقبل منه -.» همان.